



روزانه ها ...



پیوندها

قلم ها



خانه



آوردن این مطالب نه به معنای تأییدست و نه به انتقاد ؛ تنها برای خواندن ست و ...



آراد (م.) ایل بیگی **گاه روزانه های دیروز ... و امروز**

457

محمد حسینی بهشتی : مالکیت در اسلام





فهرست مطالب

۹	مقدمه شورای احیاء
	مالکیت در اسلام
۱۳	تعریف «مالکیت»
۱۵	تعریف «مال» و «میک»
۱۷	مالکیت خدا و منشأ آن
۱۸	حدود مالکیت خدا
۱۸	مالکیت انسان، منشأ و حدود آن
۱۸	منشأ مالکیت انسان
۱۹	الف - کارموند و خلاق
۲۲	حدود مالکیت ناشی از کار خلاق و موند
۲۷	ب - حیزات
۲۸	حیزات و مالکیت
۳۳	ج - خدمات
۳۴	خدمات و مالکیت
۳۵	سه منشأ دیگر پیدایش مالکیت
۳۵	د - میدان
۳۹	تجارت

چاپ اول پاییز ۱۳۶۲	۱۰۰۰۰ هزار جلد
چاپ دوم زمستان ۱۳۶۶	۱۰۰۰۰ هزار جلد
چاپ سوم تابستان ۱۳۶۳	۱۰۰۰۰ هزار جلد



کتاب :	اقتصاد اسلامی ۱
اثر :	شهید مطهر آیت الله بهشتی
چاپ و نشر :	دفتر نشر فرهنگ اسلامی

حق چاپ این اثر صرفاً برای شورای احیاء آثار شهید مطهر آیت الله بهشتی و ناشر محفوظ است. هر گونه اقدام به چاپ، اقتباس یا ترجمه توسط سازمانها، ارگانهای دولتی، نهادها، ناشرین و... بکلی ممنوع می باشد.

فهرست مطالب

۷	عالیات در اسلام
	مقدمه
۹۹	عالیات در اسلام
۱۰۱	چگونگی وضع مالیاتها
۱۱۵	تذکری به صاحب نظران
۱۱۸	پرسش و پاسخ
۱۲۰	ابعاد اساسی در بخش اقتصاد قانون اساسی
۱۲۹	هفت بُعد اساسی
۱۳۱	اصل چهل و سوم
۱۳۳	بند اول
۱۳۹	بند دوم
۱۴۴	هدف چیست؟
۱۴۷	بند سوم
۱۴۸	شرکت افراد در مسائل اجتماعی
۱۵۰	افزایش مهارت و ابتکار
۱۵۳	پرسش و پاسخ
	بحنی در بینه های اجتماعی
۱۵۹	سخنی با حاضران
۱۶۱	تعریف بیمه
۱۶۱	ابعاد امنیت گوناگون است
۱۶۸	مبانی فقهی و اسلامی بیمه های دولتی
۱۷۰	پرسش و پاسخ
۱۸۰	مآخذ
۱۸۱	اعلام

اقتصاد اسلامی

۴۰	هد - بخشش (هبه)
۴۰	و - انتقال قهری
۴۲	انواع مالکیت
۴۳	آثار مالکیت
۴۸	سراف و ائلاف
۵۱	سرمایه
۵۲	انواع سرمایه
۵۲	سهه کار و سرمایه
۵۶	سوددهی در اشکال سه گانه سرمایه
۶۰	دیدگاه اسلام در مورد سود و سرمایه بازرگانی
۶۱	بیع و ربا
۶۲	سود و نرخ تورم
۶۶	اجاره
۶۷	مزارعه
۶۹	مساقات
۷۰	مضاربه
۷۴	مشکلات اقتصادی ما و راه حل آنها
۷۵	جمع بندی نهایی
	بانکداری و قوانین مالی اسلام
۸۲	ربا در اسلام
۸۵	بانک و فعالیت های آن
۸۵	فعالیت های دسته اول
۸۸	فعالیت های دسته دوم
۹۰	حل مشکل
۹۳	مؤسسات شخصی یا گروهی فرض الحسنه
۹۴	بانک های دولتی
۹۴	نتیجه

تعریف مالکیت

«مالکیت» رابطه‌ای است اجتماعی، اعتباری، و قراردادی، میان یک شخص یا گروه با یک شیء، که بیانگر مشروعیت تصرفات مالک در ملک خویش، و جلوگیری او از تصرف دیگران در آن است. این مشروعیت امری نسبی و متغیر، و در نظام‌های مختلف اجتماعی متفاوت است. مالکیت یک امر عینی فیزیکی نیست، بلکه یک امر عینی اجتماعی است. عینیت فیزیکی عبارت است از اینکه چیزی دارای واقعیت باشد، هرچند هیچ ذهنی و صاحب ذهنی در جهان نباشد. به عنوان مثال اگر هیچ ذهنی و صاحب ذهنی، هیچ انسانی و حیوانی، ملک و فرشته‌ای، و هیچ صاحب ادراک و آگاهی‌ای در جهان نباشد، این درخت در کنار خیابان وجود دارد؛ بنابراین درخت کنار خیابان یک واقعیت فیزیکی و طبیعی و خارجی است.^۱ خواه تصورکننده‌ای در جهان وجود داشته باشد و خواه نداشته باشد، مسأله یک واقعیت خارجی و عینی است.

۱. اگر این سه مترادف بکار برده شد به اعتبار زبان روز است و منافاتی با مسأله نیز ندارد. خارجی و فیزیکی از نظر ماعام و خاص مطلق است و اشکالی ندارد اگر با هم بکار برده شود.

بحث «مالکیت در اسلام» که در این مجموعه به خوانندگان عزیز تقدیم می‌گردد حاصل تطبیق دو سلسله درس از شهید مظلوم آیه‌الله بهشتی است که یکی در سال ۱۳۵۹ در مجمع دانشجویان شاخه دانشجویی حزب جمهوری اسلامی و دیگری در اردیبهشت ماه سال ۱۳۵۹ در مدرسه امام صادق قم در جمع طلاب ایراد گردیده است.

شخص یا کتاب وجود دارد، پس از مرگ او تبدیل به یک رابطه گروهی می‌شود، یعنی آنچه که مالک شخص اوست، ملک گروهی می‌شود که زن، فرزند، پدر و مادر و غیره هستند. ممکن است عده‌ای با یکدیگر شرکت کنند و یا همگان چیزی را خریداری نمایند. چیزهایی نیز وجود دارد که ملک جامعه و امت است. این رابطه بیان می‌کند که مالک حق تصرفات گوناگون در این ملک را دارد، و نیز حق دارد از تصرفات دیگران جلوگیری کند، یعنی بیانگر این مشروعیت است. این مشروعیت نسبی است و در جوامع مختلف در موارد مختلف متفاوت است. گاهی حق تصرف انسان در نظامها با وجود آنکه مالک است محدود است و حتی جلوگیری او از تصرف دیگران نیز محدود است. البته طبع اولیه مالکیت این است که حق تصرف مطلق برای مالک به همراه می‌آورد، ولی در نظامهای مختلف برای این حق محدودیتهایی وجود دارد.

تعریف مال و مالک

«ملک» چیزی است که انسان مالک اوست و به معنای «مملوک» است. «مال» آن چیزی است که برای انسان دارای ارزش مصرفی مستقیم یا غیرمستقیم باشد.

تعریف ارزش مصرفی: هر چیزی یا کاری که به درد انسان بخورد، یعنی بتواند به صورت مستقیم یا غیرمستقیم یکی از خواستها و نیازهای آدمی را ارضا و تأمین کند، برای او ارزش مصرفی (مصرف کردن) دارد.^۱ ارزش مصرفی باید با معنای وسیعی که در بحث

۱. به عنوان مثال گندم، سیب، گوشت، شیر، پوست، پنبه، پشم و یک شاخه گل برای انسان ارزش مصرفی دارد. وقتی سخن از مصرف به میان می‌آید، نباید فوراً «خوردن» به ذهن ما بیاید. در اینجا

واقعتهای اعتباری که عموم واقعیات اجتماعی از این قبیل هستند، عبارتند از چیزهایی که آنها نیز واقعیت دارند، اما به شرط آنکه اعتبار کننده و یا اعتبار کنندگانی و صاحبان ذهنی، در جهان وجود داشته باشند. مالکیت نیز از همین قبیل است. وجوب تکلیفی (ونه وجوب وجودی) یعنی احکام واجب، حرام، مستحب، مکروه، و مباح که احکام تکلیفی هستند، از همین قبیل می‌باشند. اگر در جهان صاحب ذهنی وجود نداشته باشد، وجوبی تحقق پیدا نمی‌کند، و احکام وضعی نیز که از احکام تکلیفی منتزع می‌شوند و سپس برای یک سلسله دیگر از احکام تکلیفی، موضوع واقع می‌شوند، این چنین هستند.

اگر گفته می‌شود که این کتاب مال فلان کس است، در موقعی است که یک اعتبار اجتماعی وجود دارد و در این صورت موضوع حکم تکلیفی می‌شود که جز به اجازه فلان کس به این کتاب دست زده نشود.

مالکیت امری است اعتباری که در زندگی اجتماعی به وجود می‌آید. اگر در دنیا تنها تک انسانی وجود می‌داشت، چه بسا زمینه این فکر که «من مالک چیزی هستم» برای او فراهم نمی‌شد. هنگامی که انسانها با یکدیگر زندگی می‌کنند، یک سلسله قراردادها در میان آنان به وجود می‌آید. لازم نیست دو نفر یا دو گروه بنشینند و با یکدیگر قرار بگذارند، بلکه گاهی قراردادها خود به خود ایجاد می‌شود.

مالکیت رابطه‌ای است اعتباری، اجتماعی و قراردادی میان مالک و ملک، مالک می‌تواند شخص یا گروه باشد. به عنوان مثال کتابی که هم اکنون متعلق به شخصی است و رابطه‌ای میان آن

اقتصاد دارد شناخته شود. جالب این است که رابطه مال با ارزش مصرفی در کتابهای فقهی ما آمده است. اگرچه اصطلاح «ارزش مصرفی» نیامده است، ولی معنای آن وارد شده است. در کتاب شرح لمعه درباره شرایط مبیع آمده است:

بشرط كون المبيع مملوك، اى بقبل الملك شرعاً، فلا يصح بيع العروما لانفع فيه غالباً كالحشرات...^۱

چنانکه مشاهده میشود در اینجا بحث از چیزی است که غالباً سودی ندارد. همچنین شیخ انصاری رحمه الله علیه که از نظر قدرت تحلیل و سلامت اندیشه فقهانی انصافاً چهره‌ای ممتاز در قرن پیش است این مطلب را در مکاسب دقیق‌تر مطرح نموده است:

القول فى شروط العوضين: بشرط فى كل منهما كونه متمولاً لان البيع لغةً مبادلة مال بمال وقد احتروزوا بهذا الشرط عملاً لا ينتفع به منفعة مقصودة للعلاء و محللة فى الشرع لان الاصل ليس بمال عرفاً كالخنافس والديدان والتحل فانه صحح عرفاً سلب المصرف لها ونفى الفائدة عنها والثانى ليس بمال شرعاً كالخمر والخنزير...^۲

اگر در نوشته‌های اقتصادی امروز در مسائل بنیادی اقتصاد، مسئله سودمندی (Utility) ارزش مصرفی را مشاهده می‌کنید،

مقصود از مصرف معنی وسیعتری است. بنابراین یک شانه گل، یک تابلوی زیبایی نقاشی، کار یک معلم و خدمات یک پزشک، کار یک ژاندار، کار یک فروشنده دوره‌گرد، به طور کلی همه خدمات برای ارزش مصرفی دارد.

۱. شرح لمعه جلد اول، ص ۳۱۸ - کتاب متاجر - [یکی از شرایط چیزی که فروخته می‌شود این است که شرعاً قابیل تمکک باشد، بنابراین فروش انسان آزاد و چیزی که معمولاً دارای منفعت نیست از قبیل حشرات صحیح نمی‌باشد...].

۲. بحث در شرایط عوضین: در مورد عوض و معوض شرط شده است که هر یک از این دو «مال»

باید بدانید که این معنا مخلوق جدیدی نیست، بلکه تصور عرفی و عمومی است که حتی در کتب فقه ما در بخش اقتصاد به ذهن فقها می‌آید و آن را مطرح می‌نمایند. اگرچه آهنگ بحث در اینجا متفاوت است، ولی اصل تصور و اندیشه وجود دارد.^۱

اگر در طلیعة این بحث مسأله ملک و مال مطرح گردید از این جهت است که در مباحث آینده مورد نیاز قرار می‌گیرد، و همچنین به این اعتبار که رابطه مال با اصطلاح ارزش مصرفی که در اقتصاد نو مطرح می‌گردد دانسته شود.

مالکیت خدا و منشأ آن

منطوق فطرت برای پدید آورنده یک شیء حق تصرف در آن را نیز می‌پذیرد. بر این اساس خدا مالک جهان شناخته می‌شود، زیرا او هستی بخش جهان است و به تعبیر دیگر مالکیت خدا بر سراسر عالم امری است منطبق بر منطوق فطری

قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَ هُوَ الْعَلِيُّ، لَئِذَا مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ انْ عِنْدَ كُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهَذَا أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا

← بحساب آیه زیرا بیع از نظر لغوی میانه‌مان است با مالی دیگر. با آوردن این شرط از چیزهایی که دارای منفعت قابل توجه عقلا نیستند و از نظر شرع حلال محسوب نمی‌شوند احتراز گردیده است. و این به آن جهت است که آنچه از نظر عقلا دارای منفعت قابل توجه نیست عرفاً من حساب نبسی آید مانند حشرات و کره‌ها و زنبورها که از نظر عرف می‌توان گفت قابل مصرف کردن نیستند و آنچه عرفاً حلال نیست از جهت که از نظر شرعی من حساب نمی‌آید و دارای منفعت نیست مانند مشروبات الکلی و خوک... (ش. مکاسب، ص ۱۶۶).

۱. نکته ظریف دیگری را که شیخ در اینجا مطرح می‌نماید از تفهیم قبل نقل می‌کند، این سؤال است که آیا ملک و مال، عام و خاص مطلق یا عام و خاص من وجه، متساوی یا متباینند؟ او استنباط می‌کند که این دو عام و خاص من وجه هستند، و در این بحث نیز نکات ظریفی وجود دارد که شایسته مطالعه است.

و زمین بدانند، دیگر در مالک دانستن او تردیدی نمی‌کند. اختیاری همه در دست اوست و حق همه گونه تصرف را نیز دارد.^۱ بنابراین منشأ مالکیت خدا خلایقیت و هستی بخشی اوست و منشأ دیگری لازم ندارد.

حدود مالکیت خدا

مالکیت خدا بر جهان هیچ حد و مرزی ندارد. از آنجا که همه موجودیت اشیا از خدا سرچشمه می‌گیرد، مالکیت او نسبت به همه جهان مالکیتی است مطلق، بی هیچ گونه حد و مرز.

مالکیت انسان، منشأ و حدود آن

در نظامهای مختلف اجتماعی، اعتبار مالکیت در میان انسان و بعضی از اشیا وجود دارد و در هر یک از این نظامها مالکیت فرد یا جامعه نسبت به اشیا مطرح است.^۲

منشأ مالکیت انسان

الف - کار مولد و خلاق:

منطوق فطرت برای پدید آورنده یک شیء حق تصرف در آن را می‌پذیرد و او را مالک آن شیء می‌شناسد؛ بنابراین وقتی انسان با

۱. بینه منکوت حق شیء... (مؤمنون، ۸۸ - یس، ۳۶) بینه منکوت... (ملک، ۶۷).

۲. حاشی در نظریه کشورهای به اصطلاح دیکتاتوری، مسئله شوروی نیز، مرده‌ها کون مالک نیست، ماشین، خانه و مسکن و حتی یک باغچه برای سبزی‌کاری و محصولات کشاورزی خانگی و... هستند. در سوسیالیسم کمونیسم نیز اگر اصولاً مفهوم مالکیت زبینه پیدا کند، حدیق آن است که مالکیت، جمعی است یعنی اصل معنی مالکیت مطرح است.

لَا تَقْلُوبُونَ!

در آیات قرآن تعبیر «آله» و «ولیه» زیاد است و علت انتخاب این آیه به اعتبار ما قبل آن است. در «قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا» همانند این است که او چیزی را ندارد و می‌خواهد پیدا کند، و آن وقت پاسخ می‌دهد: «هُوَ الْعَلِيُّ» یعنی او همه چیز دارد و برای بیان داشتن همه چیز می‌گوید: «لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ». آیه در زمینه همان مالکیت خدا بر جهان است، به همین معنای اجتماعی که در ذهن ماست. البته آیات زیاد دیگری نیز در قرآن در این زمینه وجود دارد.

منشأ اعتبار مالکیت خدا بر جهان حقیقی است، ولی خود این مالکیت امری اعتباری است، بدین معنا که تا انسانها و این رابطه مالکیتی که اصولاً در زندگی اجتماعی انسانها معنی پیدا می‌کند و تحقق می‌یابد، نباشند، ذهن به سراغ مالکیت خدا نمی‌رود، و این اعتبار برای ما تحقق پیدا نمی‌کند. البته وقتی گفته می‌شود خدا مالک آسمانها و زمین است دیگر سند و بینه نمی‌خواهد و منشأ مالکیت در او یک امر واقعی است و نه یک امر قراردادی، از این جهت فطری است. اگر کسی به خدا معتقد باشد او را خالق آسمان

۱. گفتند: خداوند نیز برای خود فرزندی اختیار کرده است. پاک و والا به او، اوست دارنده مطلق و بی نیاز کامل، هر آنچه در آسمانها و زمین است ز آن اوست، شما نیز برای این سخنان بیهوده خود، مدبرک و سندن و دلیل ندارید و درباره خدا چیزهایی را که نمی‌دانید می‌گوئید. (یونس، ۶۸).

۲. این مسأله شبیه آن است که خداوند سخن می‌گوید، یعنی متکلم است. حدیث با وجود آنکه خداوند متکلم است اگر اصولاً در عبادت شنونده‌ای وجود نداشته باشد، بحث این امر خدا زبینه پیدا نمی‌کند. به تعبیر دیگر، حداقل آن است که تکلم از صدق نیست که در مرحله ذات خداوند باشد و تا معنی نباشد (خواه این معنی آسمان و زمین باشد و ملائکه و انسانها) تکلم در مرحله ذات بدون خداوند معنا پیدا نمی‌کند.

بسته بندی می خورد به شما بدهند، آیا برای شما لباس می شود؟ باید پافنده ای وجود داشته باشد که ارزش مصرفی جدیدی در آن بیافریند تا تبدیل به توپ پارچه شود، و برای این که به لباس تبدیل شود، دوزنده باید در آن یک ارزش مصرفی سوم بیافریند. بنابراین اگر خلاقیت، منشأ طبیعی برای اعتبار مالکیت باشد، هر کسی این خلاقیت را داشته باشد، مالکیت را نیز (در همین حد خلاقیت) داراست؛ پس هر کاری منشأ مالکیت نیست، بلکه کاری منشأ مالکیت است که خلاق و مولد باشد، یعنی ارزش مصرفی تازه ای به وجود آورد.

مثال اول: آیا اگر شما کاغذ را پاره کنید کاری صورت گرفته و این کار منشأ مالکیت شده است؟ در این حالت اگرچه کاری روی یک ماده طبیعی انجام می گیرد، ولی این کار منشأ مالکیت نمی شود. آری، در صورتی که در اینجا فردی نیاز به کاغذ کوچک داشته باشد، همین کار یعنی خرد کردن کاغذ بزرگ، به آن ارزش مصرفی تازه ای می دهد، و از بابت آن می توان گفت که شما مالک کاری هستید و باید اجرت در یافت کنید.

مثال دوم: هنگامی که شما مقداری خاک را به خشت خام تبدیل می کنید و خشتها را با گل و ملات روی هم می چینید و روی آن طاق می زنید و کلبه ای می سازید، کار خلاق و مولد انجام داده اید، زیرا ارزش مصرفی جدیدی را به وجود آورده اید که قبلاً وجود نداشت. شما کلبه ای ساخته اید که به درد سکونت می خورد و یکی از نیازهای انسان را تأمین می کند.

نکرده اید، بلکه به آنها شکل تازه ای داده اید که قبلاً وجود نداشت؛ بنابراین شما در همان حد خشت زنی و شکلی که به خاک داده اید مالک خشت می شوید، و پس از آنکه خشتها را با ملات روی یکدیگر چیدید و دیواری ساختید و به روی آن طاق زدید و کلبه ای به وجود آوردید، مالک آن کلبه می شوید؛ ولی اصل خاک موجود در خشت و کلبه نتیجه تولید شما نیست و در نتیجه از این جهت ملک شما نیز نیست؛^۱ بنابراین مالکیت ناشی از تولید و کار خلاق، محدود به همان نقش تولید و خلاقیت در آن است.

با توجه به آنچه گذشت سؤال این است که آیا فرد خشت زن و کلبه ساز مالک ارزش مصرفی خشتی و کلبه ای خود هست یا نه.

در این سؤال، چند مسأله مطرح می شود:

۱- شما در کار خشت زنی و کلبه ساز پتان مقداری از طبیعت گرفته و خورده اید تا نیروی کار برای خشت زدن و کلبه ساختن پیدا کنید، و اگر غذا به شما نمی رسد و قدرت کار نداشتید و از گرسنگی بیحال به گوشه ای می افتادید آیا باز می توانستید خشت بزنید و کلبه بسازید؟

۲- زارعی در بیابان خدا، ده من گندم می پاشد و پس از شش ماه این ده من مبدل به صد من گندم می شود این صد من گندمی که او تولید کرده است مال کیست؟ ممکن است گفته شود این صد من متعلق به خود زارع است و اگر در زمین غصبی نیز کشت کند، مال اوست.^۲ سؤال این است که آیا این صد من گندم حقیقتاً

۱. بحث تا بن مرحله براساس منطق فطری است این که آیا از نظر اسلام این مالکیت چگونه است مطرح خواهد گردید.

۲. ارض بزرگ و توکلان غنایم؛

کار خلاق و مولد خویش چیزی را پدید آورد، خود به خود حق تصرف در آن را دارد و مالک آن شناخته می شود.^۱ در این که انسان خالقیت و خلاقیت دارد، تردیدی نیست:

مثال اول: اگر شما بخواهید لباسی بپوشید، مسلماً با رفتن بر سر مزرعه پنبه نمی توانید آن را تهیه کنید. برای این که پنبه تبدیل به لباس شود، کار ریسنده، بافنده، و دوزنده لازم است که هر یک خلاقیت دارند، یعنی از آن پنبه چیزی می آفرینند که ارزش مصرفی جدیدی است و قبلاً در پنبه وجود نداشت.

مثال دوم: هنگامی که برای خرید چند جلد کتاب به مغازه ای می روید و می خواهید آنها را به منزل و یا حجره خود در مدرسه بیاورید، برای جلوگیری از اینکه از دست شما رها شوند و روی زمین بیفتند و خراب شوند، درخواست یک قطعه نخ می کنید تا با آن کتابها را ببندید. حال اگر مقداری پنبه برای این کار به شما بدهند، این پنبه ها توانایی بسته بندی کتابها را ندارند، یعنی پنبه دارای این ارزش مصرفی نیست. چه کسی این ارزش مصرفی را در پنبه می آفریند و خلق می کند تا ریسمانی محکم شود و به درد بسته بندی کتاب بخورد؟ این ریسنده است که در پنبه ارزش مصرفی تازه ای می آفریند.

مثال سوم: اگر کلافی از همین نخها را که به خوبی به درد

۱. بحث بر سر حدود این مسأله نیست، خدایند خلق مطلق می کند و مالکیت مطلق دارد، و انسان خلق نسبی می کند و مالکیت او نیز نسبی است.

مثال سوم: هنگامی که شما خانه قدیمی را خراب می کنید تا به جای آن خانه جدیدی بسازید، خراب کردن آن خانه که قبلاً به درد سکونت نمی خورد سبب می شود که زمین ارزش جدیدی پیدا کند، ولی در صورتی که این وجه برای خراب کردن مطرح نباشد، آیا کسی به شما بابت صرف خراب کردن خانه اجرتی می دهد؟ نه تنها این گونه نیست، بلکه متعرض شما نیز خواهند شد.

گاهی انسان کاری می کند که خلاق و مولد (یعنی تولید کننده یک ارزش مصرفی تازه) نیست. اگر شما کلنگ بردارید و کلبه ای را که ساخته اید درهم بکوبید، کاری انجام می دهید که در طبیعت تغییر شکلی به وجود می آورد، ولی این کار مولد شناخته نمی شود، مگر آنکه خواسته باشید کلبه را تبدیل به زمین کنید و ساختمانی نوسازید.

حدود مالکیت ناشی از کار خلاق و مولد

مالکیت ناشی از کار خلاق و مولد انسان، مالکیتی است محدود و نه مطلق؛ زیرا انسان در هر کار تولیدی از مواد موجود در طبیعت استفاده می کند. موادی که خود در خلق و تولید آن نقشی نداشته است. بدون استفاده از مواد طبیعی هیچ چیزی را نمی توان تولید کرد. حتی کسی که آواز می خواند و خوانندگی می کند باید از هوا استفاده کند تا این خواندن قابل انتقال بديگری باشد.

در مثالی که در مورد کلبه خشتی ذکر شد، کار شما این است که از خاک و آب موجود در طبیعت برای خشت زدن و کلبه ساختن استفاده کنید؛ ولی در اینجا شما خاک و آب را تولید

مال اوست؟ اگر باران نمی بارید، اگر آفتاب نبود، اگر مواد گوناگونی که باید از هوا جذب شود تا یک دانه گندم ده دانه شود نبود، آیا این فرد اکنون صد من گندم در اختیار داشت؟ بنابراین، زمین، باران، آفتاب، کربن جذب شده از هوا توسط این گیاه، بذرها، ابزار کار، و عوامل دیگر با او شریک هستند، «ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند»، تا این فرد با پاشیدن ده من گندم صد من گندم به دست آورد.

۳ - آیا انسان اولیه ای که از شکم مادر خود به دنیا آمده بود و هنوز وارث تجربه کشت و کار نبود، به عقلش می رسید که ده من گندم بپاشد و صد من درو کند؟ آیا اگر این فرد این تجربه را از تاریخ و جامعه نیاموخته بود، باز می توانست این کار را انجام دهد؟ بنابراین باید سهمی نیز برای تجربه اجتماعی در نظر گرفته شود.

۴ - حوادثی را مانند آنچه در شهر گنبد گذشت به مناظر دارید^۱ که در آن شهر گندمها را از بین بردند؟ آیا اگر نیروهای انتظامی در اثنای کشت، اواسط کشت، آخر کشت، و در هنگام درو نبودند تا در آنجا امنیت به وجود آورند، این فرد می توانست این گندمها را تولید کند؟ پس عوامل دیگر اجتماعی نیز در به وجود آوردن این صد من گندم مؤثر است. بنابراین اجماًلاً مشخص گردید که کار خلاق و مولد تا حدودی منشأ اعتبار مالکیت است و این حدود نیز کمتر از آن است که ابتدا به ذهن می رسد.

تفکر سوسیالیستی در این محاسبه باز به جلو می رود و ادعا

۱. اشاره به حوادثی است که در سال ۱۳۵۸ در شهر گنبد توسط عناصر ضد انقلاب بوجود آمد و طی آن برای ضربه زدن به انقلاب اسلامی این عنصر دست به ایجاد حریق در مزارع و تپه های گندم و دیگر محصولات حاصل از کزو و تلاش زحمتکش و کشاورزان آن منطقه زدند. (ش)

ثانیاً - مگر انسانها در استفاده از امکانات و خلاقیتها و تجربه های به ارث رسیده، یک نوع هستند؟ افرادی وجود دارند که بیحال، تنبل، آماده خوار، و زیر کار در رو هستند و اگر همه امکانات را نیز در اختیار آنان بگذارند، منتظر رسیدن غذای آماده هستند. افرادی نیز در مقابل وجود دارند که برای تولید و فعالیت، زمین و آسمان را در می نوردند. نسبت استفاده افراد از مخلوقات و امکانات و همان چیزهایی که در اختیار همگان هست، یکی نیست و هر فرد ویژگیهایی دارد.

ممکن است گفته شود که این ویژگیها نیز مربوط به خود او نیست، بلکه بستگی به عوامل طبیعی (مانند نرسیدن مواد لازم به بدن او در دوران بچگی) و عوامل اجتماعی (چون تربیت غلط و امثال آن) دارد. سؤال ما این است که اگر برآستی همه شرایط طبیعی و اجتماعی را برای انسانهای مختلف یکسان کنند، بالاخره انسانها به یک نوع و به شکلی قالبی به وجود خواهند آمد، یا اصولاً در سرشت انسان این تفاوتها موجود است؟ در آن روز نخستین چگونه دوگونگی در انسانها به وجود آمد؟ از نظر ما در اینکه انسان به عنوان فرد دارای هویت فردی است، تردیدی نیست. این هویت اگرچه کاملاً مستقل از طبیعت و اجتماع نیست، ولی هر فرد به مقداری هویت و ویژه اختصاصی دارد.^۲

۱. این امر با در نظر گرفتن همه عوامل ژنتیکی، بهداشتی، و تغذیه است.

۲. در شناخت انسان همه طرز تفکر وجود دارد:

الف - اصالت فرد (Individualism)، در این طرز تفکر چنان پنداشته می شود که فرد انسان یک موجود کاملاً مستقل است.

ب - اصالت جامعه (سوسیالیسم فلسفی)، در این پیش آنچه واقعیت عینی دارد، جمع است نه است. و اصولاً فرد انسانی اصالت ندارد. فرد امری فرضی است، هر انسانی جزئی از یک کل است و آنچه واقعیت دارد کل است.

می کند که اصولاً کار خلاق و مولد هر انسانی منشأ مالکیت او نیست، بلکه منشأ مالکیت جامعه است. بر اساس این تفکر گفته می شود: آب و خاک و هوا و باران مال جامعه است و کاری را نیز که فرد انجام می دهد تجربه اش از آن جامعه، و امنیت او نیز مال جامعه است، بنابراین می توان گفت آنچه فرد تولید می کند ملک جامعه است زیرا در حقیقت فرد نیست که تولید می کند، بلکه این جامعه است که تولید می کند. این یکی از زیربناهای اندیشه سوسیالیسم است، یعنی مالکیت اشتراکی و جمعی که مالکیت ناشی از کار خلاق و مولد باید به حساب جامعه گذارده شود. اما تفکر سوسیالیستی در این زمینه افراطی و تخیلی است؛ زیرا نقش ویژه یک فرد انسان به هر مقدار که ضعیف باشد غیر قابل انکار است چون:

اولاً - نخستین انسانی که این تجربه کاشتن و محصول بیشتر به دست آوردن را یافت، یعنی مشاهده خود را تفسیر و معنا کرد و به تجربه مبدل ساخت، این خلاقیتش متعلق به خود اوست، زیرا جامعه نمی تواند خود خلاقیت داشته باشد، بلکه می تواند امکانات و ابزار خلاقیت را در اختیار فرد بگذارد. اینکه گفته شود کل جامعه خلاقیت دارد، بیش از یک شوخی نیست. خلاقیتها معمولاً مربوط به یک فرد یا چند فردی است که مشترکاً کاری را انجام می دهند. همه انسانها خلاق و مبتکر نیستند و اگر هستند ابتکارشان به یک اندازه نیست. بنابراین فرد انسان در این خلاقیتها سهم ویژه خود را داراست.

ب - حیزت

مقداری از ارزشهای مصرفی مورد نیاز انسان، به صورت آماده در طبیعت وجود دارد که برای مصرف آن نیاز به انجام دادن کاری نیست. به عنوان مثال، در اطراف شهر قم نقاطی است که نمک به طور آماده وجود دارد، و می توان نمک مورد نیاز را برداشت؛ و یا در جنگلها میوه های جنگلی فراوانی چون میوه درخت بلوط و یا قارچهای غیر سمی وجود دارد که به درد خوراک انسان می خورد؛ و یا آب چشمه و رودخانه که ارزش مصرفی موجود و آماده طبیعت است. رابطه انسان با این ارزشهای مصرفی چیست؟ مثلاً، آقای الف و آقای ب برای یافتن خوراک به جنگل می روند و به درخت سیب می رسند که از سیب آن روی زمین افتاده است. اگر آقای الف زودتر میوه های افتاده را از روی زمین برداشت، یعنی آن را تصرف کرد و در اختیار گرفت، آیا آقای ب می تواند این سیبها را از دست آقای الف بگیرد؟ فرض آن است که درخت دیگری از همین نوع در فاصله کمی دورتر قرار دارد و دارای میوه نیز باشد. آیا با این وجود فرد ب حق مطالبه سهمی از فرد الف دارد؟

شیوه بحث کنونی ما آن است که با منطبق فطرت پیش می رویم، یعنی آنچه وجدان انسان به آسانی آن را می یابد و

ج - اصالت آمیخته فرد و جامعه که در آن انسان نه صد درصد از جامعه مستقل است، و نه صد درصد در جامعه خود هضم است. فرد انسان به مقداری تابع جامعه است و به مقداری نیز جامعه تابع اوست. انسان، هم ساخته شده محیط اجتماعی و طبیعی است، و هم محیط طبیعی اجتماعی را می سازد.

در این زمینه مسائل گوناگونی مطرح است که مجال بحث آن در اینجا نیست.

می پذیرد. در این فرض همه به راحتی می پذیرند که فرد ب چنین حقی را ندارد. در این حالت چه رابطه ای میان آقای الف و این چند سیب به وجود آمده است؟ چرا آقای ب نمی تواند از او حتی یک سیب را مطالبه کند؟ زیرا مالکیت پیدا شده است. آیا منظور این است که آقای الف کار تولیدی انجام داده و ارزش مصرفی جدیدی را به وجود آورده است؟ مسلماً آقای الف با برداشتن و جمع کردن این سیبها کار تولیدی انجام نداده است، بلکه به اندازه نیاز خود (در حالت فراوانی) از خزانه طبیعت برداشت کرده است و به این عمل تصرف در اصطلاح فقهی «حیازت» گفته می شود.

حیازت و مالکیت

آیا با این برداشت از ارزشهای مصرفی آماده موجود در طبیعت، انسان مالک می شود؟ برای فهم این مسأله مثالی می آوریم: می دانیم که بهای میوه در میدان از مغازه کمتر است. اگر چند نفر با یکدیگر پولی روی هم بگذارند و صندوقی میوه خریداری کنند، همه آنان به صورت مشاع مالک آن صندوق هستند. پس از خریدن صندوق، هر یک از افراد سهم خود را برمی دارند و می روند. آیا فرد الف^۱ یا در اختیار گرفتن سهم خود، مالک آن میوه می شود، یا با پولی که قبلاً به همراه دیگران پرداخته است؟ عمل برداشتن فرد الف، سهم مشاع او را به سهم مفروز و معین تبدیل می کند، و گرنه اصل مالکیت به صورت مشاع قبل از آن وجود داشته است. بنابراین آیا «حیازت» منشأ مالکیت است و یا انسان قبل از حیازت نیز مالک می باشد؟ آیا

۱. توضیح اینکه فرد الف یکی از چند نفری است که به صورت مشترک صندوق میوه را خریده اند.

در مثال (خریداری مشترک میوه) اگر این چند نفر یک صندوق میوه را خریدند، اگرچه ممکن است به هر یک از آنان دو عدد بیشتر نرسد و این مقدار برای مصرف خانواده آنها خیلی کم باشد، ولی در هنگام تقسیم، حق درخواست بیش از این را ندارند. بنابراین حیازت منشأ مالکیت از نظر منطقی فطری هست، ولی محدود و مشروط است. پس این فکر که نیاز انسانها به مواد موجود در طبیعت منشأ اعتبار مالکیت عمومی انسانها نسبت به افعال و ثروتهای عمومی موجود در طبیعت می گردد، و هر انسانی در این مالکیت عام سهمی متناسب با ضریب نیاز خود و ضریب فراوانی یا کمیابی آن ماده در طبیعت دارد، فکر غیر صحیحی نیست.

حال باید دید که در نصوص اسلامی در این باره چه اشاره هایی^۱ می یابیم. روایتی است که هم از پیامبر اکرم (ص) توسط عامه و خاصه و هم با تعبیری دیگر از امام کاظم (ع) روایت شده است:

التاس شركاء فی ثلاثة، النار والماء والكلاء^۲.

مردم در سه چیز شریکند: آتش (یعنی مواد سوختنی و آنچه می توان با آن آتش درست کرد)، آب و مرتع (یعنی گیاههای سبز موجود که به درد انسان یا به درد چرا بخورد). در روایت از امام کاظم (ع) آمده است:

إنَّ الْمُسْلِمِينَ شُرَكَاءُ فِي الْمَاءِ وَالنَّارِ وَالْكَأَلِ^۳.

۱. اگر گفته نشود «نصوص» لا اطلاق می توان گفت که «اشاره هایی» در این زمینه وجود دارد.
۲. مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۱۵۰، کتاب احیاء الموات، باب چهارم، روایت دوم.
۳. شیخ طوسی، تهذیب، ج ۷، کتاب التجاره، ص ۱۱۶، باب بیع الماء و التمتع منه، حدیث ۶۴۸.

رابطه میان افراد موجود در عالم در بستر تاریخ، با این طبیعت آماده، سابقه دیگری قبل از برداشت و حیازت ندارد؟ آیا میان انسانها و مواد موجود در طبیعت قبل از حیازت، رابطه مالکیت مشاعی وجود ندارد؟ گاه بدین سؤال این گونه پاسخ داده می شود که نیاز انسان به این مواد موجود در طبیعت، برای ادامه زندگی، منشأ آن شده است که انسان سالم اندیش میان انسانیت در کل، و طبیعت در کل اعتبار مالکیت کند، یعنی کل انسانها مالک کل طبیعت هستند و هر انسانی سهمی مشاع در این طبیعت دارد، و حیازت و برداشت، سهم مشاع او را مفروز می کند و از این جهت اگر او به اندازه نیاز خود بردارد و فراوانی باشد، بطوری که دیگران نیز بتوانند بردارند، منطبق فطرت این مسأله را قبول می کند. اگر فراوانی نبود و تنگنا وجود داشت (در همان مثال برداشت سیب) و فرد الف نیز تنها به میزان لازم برای سیریش بردارد، هنگامی که فرد بعدی می آید و مشاهده می کند که هیچ چیزی (جز آن مقدار سیب) وجود ندارد، شاید بد او حق بدهند که سهم خود را از فرد الف مطالبه کند، و وجدان انسانی ما، به او این حق را می دهد؛ آیا این خود نشانه آن نیست که زیر بنای فطری این اندیشه در آن است که فرد «الف» و «ب» و «ج» و «د»... همه در کل این طبیعت سهم و شریکند و از این جهت باید شریکهای دیگر را نیز به حساب آورند؟

۱. در این زمینه لازم است ذکر شود:

یک وقت گفته می شود فرد «الف» در حالت تنگنا با برداشت آن چند سیب مالک آنها می شود، ولی هنگامی که فرد «ب»، «ت»، «ث» و... برسد باید از زمان خود به آنان بدهد. در این حالت می گوئیم «حیازت» حتی در تنگنا منشأ مالکیت می شود. ولی بر مالک واجب است که از مال خود به دیگران بدهد. یک وقت است که گفته می شود اصولاً در حدیث تنگنا او پیش از یک سیب را مالک نمی شود، حداقل مسأله آن است که اگر تنگنا به منطبق فطرت روشن است که فرد الف همه آن سیبها را مالک نمی شود، لاف مالک شدن او بر همه آنها دیگر موجه نیست، و در حالت تنگنا این امر را منطبق فطرت تأیید نمی کند.

مسلمانان در آب و سوخت و مرتع شریکند. بنابراین اگر در قانون اساسی شوروی در فصل اقتصاد گفته می شود: معادن و آبها و جنگلها و مراتع و امثال آن اموال عمومی هستند و مالکیت نسبت به اینها مالکیت عمومی است، این امر ابتکار و اختراع مارکسیسم نیست^۱. در همان قانون اساسی گفته شده است مالکیت اینها «عمومی» و «دولتی» است. در این زمینه ببینیم روایات چه می گویند:

عن ابي بصير عن ابي جعفر (ع): قال لنا الأنفال. قلت: وما الأنفال؟ قال: منها المعادن والأجام، وكل أرض لا رب لها وكل أرض باد أهلها فهولاء^۲.

در روایات دیگر آمده است: «او بطون الاودية»^۳ و یا «و بطون الاودية رؤس الجبال والاجام...»^۴؛ معادن، نزارها، جنگلها و بیشه ها، زمینهایی که هنوز صاحب ندارد، و زمینهایی که صاحب داشته و نابود شده اند، دره ها و قلعه ها، از آن امام است (یعنی از دولت، یعنی امت)؛ و این بدان معناست که مالکیت آنها عمومی است و مردم در آن شریک و سهمیه هستند. حتی در مواد مصرفی که به صورت آماده در طبیعت موجود است، و در اصطلاح فقهی ما «معادن ظاهره» گفته می شود، فتوایی نقل می شود:

۱. در ماده یازدهم قانون اساسی شوروی، مصوب هفتم اکتبر ۱۹۷۷ چنین آمده است: «مالکیت دولتی دارای عمومی همه خلق شوروی و شکل اساسی مالکیت سوسیالیستی است. زمین، ذخایر زیرزمینی و آب و جنگل در ملک منحصراً دولت است...»
۲. وسائل الشیعه، ج ۴، کتاب الخمس - حدیث ۲۸ - ص ۳۷۲.
۳. وسائل الشیعه، ج ۴، کتاب الخمس - حدیث ۲۲ - ص ۲۶۴.
۴. وسائل الشیعه، ج ۴، کتاب الخمس - حدیث ۲۲ - ص ۲۶۵.

فی المعادن الظاهره وهی التي لا تفتقر الی اظهاره کالمخ و النطف
والقار لا تملک بالاحیاء ولا یختص بها الحجر و فی جواز افطاع
السلطان المعادن و المباهر و ذکذا فی اختصاص المقطع بها و من
سقی الیها فله اخذ حاجته!

بحث در معادن آشکار و معادنی است که در آنها احتیاج به کارگر برای به عمل آوردن نیست، مانند معدن نمک، نفت و غیره؛ این معادن بنا احیا قابل تملک نیست، زیرا احیا بر نمی دارد، و فرد نمی تواند با تحجیر بگوید که این معدن مخصوص اوست، زیرا حق تحجیر به عنوان مقدمه احیا اولویت می آورد و چیزی که احیا بر نمی دارد، تحجیر نیز بر نمی دارد.

آیا دولت می تواند این گونه معادن را واگذار کند؟ در این مسأله تردید است که آیا اصولاً می تواند واگذار کند، و اگر واگذار کند نیز در این که مخصوص آن فرد می شود، تردید است. هر کس زودتر بالای سر این معادن برود حق دارد به اندازه نیاز خود بردارد. این که در این فتوا گفته شده است «به اندازه نیاز خود» به چه اعتباری است؟ آیا به این اعتبار است که داعی برای برداشتن بیش از مقدار حاجت او نیست، یا مسأله از این بالاتر است، و مقصود آن است که اصولاً او حق دارد به اندازه نیاز خود بردارد و بیش از نیاز (ولو داعی داشته باشد) حق برداشت ندارد؟

دلیل بر این که حیازت منشأ مالکیت می شود این است که

۱. شرایع اسلام - بحقی حلی - ج ۳ - کتب احیاء - ج ۱ - ص ۲۷۸.

۲. تحجیر در اصطلاح فقهی عبارت است از «نگ جینی و علامت گذاری پیرامون زمین و مثلاً آن که آباد کنند» زمین بدون صاحب، ایند نسبت به آن اقدام می کند تا مشخص شود و فرد دیگری آنرا حیازت نکند (ش).

خدمات و مالکیت

انسان مالک کار زنده و جاری خویش است. اگر در اثر کار زنده و جاری او، یک نوع جسم عینی خارجی جرم داری با یک حالت جدید و ارزش مصرفی تازه ای به وجود آید که نشان دهنده کار زنده او در این شکل «مرده» است، او مالک لاشه مرده کار زنده خویش نیز خواهد بود که در کار تولیدی این چنین است. حال اگر انسان کار زنده ای را می کند ولی حاصل کار او مجرد از این لاشه است، آیا چیزی وجود دارد که او (در ظاهر) مالک آن باشد؟ آیا می توان گفت طبیعتی که طبابت می کند و بیماری را معالجه می نماید، مالک صحت و تندرستی بیمار است؟ آیا همان گونه که شما پارچه ای را نزد خیاط ببرید و او آن را بدوزد، با شما در آن مال شریک می شود، می تواند طبیب هنگامی که فرزندان را برای معالجه نزد او می برید از شما مطالبه سهمی در او کند؟ آیا هنگامی که معلم به شاگردان درس می دهد می تواند ادعا کند که مالک معلومات آنها شده است و هر چه یاد گرفته اند مال اوست؟ بنابراین در خدمات، انسان

۱. در مورد برخی از کارها از قبیل تعلیم و تدریس بحث است که آیا کار تولیدی هستند یا نه. این مسأله پیچیدگی دارد که چگونه به آنها نگریده شود. گاهی تدریس می کنیم برای صرف دانستن، بعضی از افراد دوست دارند که بیشتر بدانند و بسیاری از معانی که افراد می کنند برای این است که تشنه دانستن هستند. این نوع تدریس مسلماً از خدمات است؛ ولی اگر تدریسهایی در سطح تولید می شود، مانند کلاسهای کارآموزی در کارخانه برای تبدیل نمودن کارگر ساده ای در کارگری به کارگر ماهر، هدف چیست؟ هدف بالا بردن میزان تولید است و از این رو همان درس حرفه ای نیز که به او داده می شود در خط تولید قرار دارد. چه اشکالی دارد که به این نوع آموزشها، کار تولیدی غیر مستقیم گفته شود؟ زیرا بنابراین آنچه گفته شد کار تولیدی عبارت است از کاری که به طور مستقیم یا غیر مستقیم یکی از کالاها و اشیا مورد نیاز انسان را تولید کند.

در متون فقهی این مسأله به صورت ارسال مسلم قنفا دیده می شود. علاوه بر این، حدیث نبوی در این زمینه است که:

من سبق الی عالم یسبق الیه مسلم، فهو له ۱.

اگر کسی زودتر چیزی را برداشت در حالی که قبل از او مسلمانی برای یافتن آن نرفته باشد، این چیز مال اوست. بنابراین حیازت را به عنوان سبب و منشأ دوم برای مالکیت، هم منطبق فطرت می پذیرد، و هم دین فطرت درباره آن تعلیم دارد.

ج - خدمات

سومین منشأ مالکیت «خدمات» است. بخشی از کارها هستند که به آنها کار تولیدی گفته نمی شود. اصطلاحاً کار تولیدی به کاری گفته می شود که نتیجه آن به وجود آمدن تغییر شکل سودمندی، در یک جرم و شیء مادی عینی خارجی است. مثلاً وقتی شما یک قطعه آهن را مبدل به تیشه، اره، میخ، نعل اسب و قاطر، پیچ و مهره یا اهرم می کنید، و یا سنگ آهن را ذوب و تصفیه و مبدل به آهن می کنید، گفته می شود که کار تولیدی انجام داده اید.

بخشی از کارها موجب به وجود آمدن یک عینیت خارجی نمی شود، بلکه نتیجه و بازده خود این کار عاید دیگران می گردد. مثلاً هنگامی که طبیب برای شما طبابت می کند و یا آمپول زن به شما آمپول می زند و یا پرستار زخم شما را پانسمان می کند و نظایر آن، چه کاری صورت می گیرد؟ هنگامی که فردی کار زنده خود را عرضه می کند و یکی از خواسته ها و نیازهای ما را برآورده می سازد، به این نوع کارها خدمات می گویند.

۱. کنز العمال، ج ۳، ص ۸۹۲ حدیث ۹۰۶۲.

مانند کار تولیدی، مالک یک عینیت خارجی که نتیجه کار او باشد نیست، ولی با این وجود خدمات منشأ مالکیت است. بدین معنی که چون انسان مالک خود آن کار است، بنابراین می تواند از طریق مبادله این کار با یک عینیت خارجی قابل تملک، چیزی به دست آورد. این از نظر فطری و اجتماعی صحیح است و از نظر فقهی نیز در اینجا اعتبار مالکیت می شود.

بنابراین آنچه گفته شد، سه نوع کار به عنوان منشأ مالکیت معرفی گردید:

۱ - کار تولیدی

۲ - کار حیازتی

۳ - کار خدماتی

سه منشأ دیگر پیدایش مالکیت

سه عاملی که تاکنون ذکر شد منشأ مالکیت «ابتدایی» هستند. علاوه بر این سه منشأ مالکیت ابتدایی، سه عامل دیگر نیز وجود دارد که منشأ مالکیت «اتقالی» است.

د - مبادله

در مبادله معمولاً دو ارزش مصرفی در برابر یکدیگر قرار می گیرند، یعنی انسان یک ارزش مصرفی را می دهد و یک ارزش مصرفی را

۱. فدر مسلم آن است که برخی از کارها وجود دارد که نتیجه اش به صورت کار مرده و انباشته در شکل جسم کار خارج از جرم بدن در یک جرم و جسم نیلور پیدا می کند، بعضی از کارهای سودمند وجود دارند که چنین حالتی را ندارند، بلکه کار زنده هستند و پس از استفاده انسان چیزی باقی نمی ماند که به این نوع کار، خدمات می گویند.

می گیرد و بدین ترتیب منشأ تازه ای برای مالکیت می یابیم که «مبادله» نام دارد. هنگامی که شما مالک یک چیز هستید و انسان دیگری نیز چیز دیگری را دارد که شما به آن نیاز دارید، و دل شما آن را می خواهد، منطبق فطری به شما و او حق «مبادله» می دهد. یعنی اجازه می دهد که شما آن چیزی را که دارید و مورد نیاز اوست به او بدهید، و آن چیزی را که او دارد و مورد نیاز شماست از او بگیریید، و در اثر این عمل، شما مالک آن چیزی می شوید که او داشت، و او نیز مالک آن چیزی می شود که شما داشتید. مثلاً شما چهار قرص نان دارید ولی پنیر ندارید. دوست شما پنیر دارد اما نان در اختیار ندارد. شما یک قرص نان می دهید و نیم سیر پنیر از او می گیرید و او نیز پنیر می دهد و نان دریافت می کند. شما قبل از مبادله مالک نان بودید و دوست شما مالک پنیر، اما با انجام دادن مبادله جای مالکیت عوض می شود. شما مالک پنیر می شوید و او مالک نان. در این مثال تفاوتی ندارد که مالکیت نان یا پنیر چه منشی داشته باشد، خواه کار تولیدی باشد یا حیازتی و یا خدماتی، زیرا طرفین، مالک چیزی هستند که مبادله می کنند. به هر حال مبادله در مرحله دوم قرار دارد، یعنی تا شما قبلاً از یکی از سه راه مذکور، مالک چیزی نشده باشید، مالک شیء دوم نیز نخواهید شد. گاهی مبادله با کار خدماتی است. یک طرف مبادله، مالک کار تولیدی خویش است، و طرف دیگر، مالک کار خدماتی خود. مثلاً در گذشته پزشکها که به دهات می رفتند با یک قلمدان و چند تکه کاغذ می رفتند و در بازگشت با یک خورجین پر بار برمی گشتند. پزشک، طبابت خود را عرضه می کرد و کارزنده ای را که مالک آن بود با نتیجه تولید یا حیازت روستایی مبادله می کرد. گاهی نیز

انسان خدمت را با خدمت مبادله می کند. مثلاً پزشکی یک نقاش را معالجه می کند به شرط آنکه نقاش مطب او را رنگ کند، در این حالت خدمت را با خدمت مبادله می کنند.

انسان پیشرفته در میدان اقتصاد نمی تواند همه نیازمندیهای خود را مستقیماً از راه تولید یا حیازت یا خدمات خویش تأمین کند. بدین ترتیب یک یا دو نوع ارزش مصرفی اضافه تر از حد مصرف خود یا خانواده اش را تولید می کند، یا با حیازت به دست می آورد، و یا به شکل کار خدماتی عرضه می کند و آن را با ارزشهای مصرفی نوع دیگری که مورد نیاز او هستند و انسانهای دیگر تولید و عرضه می کنند، مبادله می کند.^۱ در مورد مبادله دو نکته لازم به یادآوری است:

۱ - مبادله می تواند زمینه ظلم و استثمار گردد. مثلاً ممکن است کسی از راه حیازت آسمان، مالک مقدار زیادی ارزش مصرفی شود و آن را روی هم انباشته کند و انسانهای دیگر را به خدمات مشکل فراخواند و (در ازای آن) به هر یک قسمتی از آنچه را که

۱. این جاست که مسأله «ارزش مبادله» پیش می آید، آنچه تاکنون ذکر شد «ارزش مصرف» بود، ولی با پیش آمدن «مبادله» در زندگی اقتصادی بشر، مسأله ارزش مبادله نیز پیش آمده است. ارزش مبادله، عبارت است از نسبت مبادله و تبادل دو ارزش مصرفی یا بکدیگر، و این نسبت به قدری در اجتماع و جامعه های مختلف پیچیده است که بحث بسیار مفصلی دارد. همین نسبت است که می تواند عادلانه یا ناعادلانه باشد. حال این نسبت با چه معیاری باید معین شود تا عادلانه باشد، نیز بحث زیادی نیاز دارد. آیا مقدار کار لازم برای جبران انرژی که در یک کار مبادله ی مصرف می شود، می تواند معیار باشد؟ آیا ساعت کار ملاک است؟ آیا ساعت کار با توجه به ابزار تولید ملاک است؟ آیا ساعت کار با توجه به ابزار تولید و با توجه به کیفیت و میزان مطلوبیت ملاک است؟ پایه محاسبات اقتصادی و پیچیدگی علم اقتصاد، و حتی بسیاری از فلسفه های اقتصادی، همین مسأله ارزش مبادله ای و نرخ مبادله است.

انباشته کرده است به عنوان مزد پردازد.^۱

۲ - یک وقت مبادله به همان حالت طبیعی مراحل نخستین زندگی ساده بشری، صورت می گیرد، یعنی مثلاً روستایی تخم مرغ دارد و گوشت ندارد، تخم مرغ را به همسایه خود می دهد و مقداری گوشت می گیرد، و مواردی از این قبیل. در این حالت مبادله کار عادی زندگی است؛ ولی همین مبادله در مراحل پیشرفته تر اقتصادی بشر، و در زندگیهای گسترده تر، خود مبدل به یک حرفه می شود. در دوران مبادله کالا به کالا، کار پله ور (فروشنده دوره گرد) این بود که مقداری کالا را از شهر می گرفت و به روستا می داد، و کالای روستایی را می گرفت و به شهر می آورد. این عمل برای پله ور حرفه بود و در ازای این خدمات خود مقداری سود، اجرت، و حق الزحمه می خواست. مثلاً دو متر پارچه را به روستا می برد تا بیست تخم مرغ دریافت کند، و اکنون بیست تخم مرغ را به بزاز می دهد تا دو متر و یک چارک پارچه بگیریید. این «یک چارک» پارچه به ازای کار خدماتی است که عرضه کرده است، و زندگی او نیز از همین طریق می گذرد. اکنون که باز می گردد، دو متر و یک چارک پارچه را (به روستایی) می دهد و بیست و پنج تخم مرغ می گیرد. (در این میان) پنج عدد تخم مرغ برای خوراک این فرد و خانواده اش به دست می آید. بنابراین یک وقت مبادله خود تبدیل به کار و حرفه می شود، و در این هنگام بخشی از خدمات است. در اینجا نیز زمینه یک ظلم

فراهم می شود. مثلاً یک فرد بقال روزانه ۸ ساعت کار می کند و معمولاً به میزان ۸۵۰ تومان درآمد دارد. ممکن است همین فرد شب هنگام ۳۰۰۰ تومان درآمد داشته باشد. در اینجا او ظلم و بی انصافی کرده است و این آغاز طرح شدن مسأله نرخهاست که مسأله مهم اقتصاد است.

تجارت

در این حالت، مبادله خود نوعی کار خدماتی است که کارگزار آن، در برابر خدماتی که انجام می دهد چیزی می گیرد و به این ترتیب مبادله گر، خود نوعی کارگر است.^۱ البته در نرخ بهره وری کارگزار مبادله، یعنی تاجر باید دقت شود تا نرخ عادلانه باشد، و نه آنچنان که در نظام سرمایه داری معمول است که نرخها ظالمانه و خیلی ظالمانه است و امضاهای ده میلیون تومانی و تلفنها و تلکسهای صد میلیون تومانی می شود. امروز کشورها عموماً جنسهای از خارج وارد می کنند. کسی که مدیر بازرگانی یک کشور است باید در کار خود وارد باشد و آگاهیهای داشته باشد، ولی به دلیل این امر نمی تواند مطالبه مکیدن خون مردم را نماید، بلکه باید حقوق معقولی دریافت کند و حقوق را نیز برای کسی قائل هستیم که کار او منشأ اثر باشد،

۱. وقتی کارگر گفته می شود، معنی وسیعی در نظام اجتماعی دارد. بقالی نیز نوعی کارگری، و تجارت خود نوعی «کار» است. کار تنها به کار بدنی گفته نمی شود، بلکه کار فکری و منبری نیز کار است. مثلاً در مدیریت یا حسابداری، فرد از هوش و اطلاعات اقتصادی خود استفاده و کار می کند، اینجا نیز نوعی کارگر است، ولی مسأله ای که مطرح است نرخ کار آنهاست؛ زیرا اگر این مدیر هوشیاری و اطلاعات کافی از کالاشناسی، نرخ شناسی، و معادله های اقتصادی نداشته باشد، به جای سود ضرر می کند، ولی مسأله بر سر اجرت و نرخ این مدیر یا تاجر است که نباید زمینه ظلم شود. او باید مزدش یا مشابه مزد کارگر باشد و یا اگر گفته شود که کار او فکری است و زحمت بیشتری دارد، دو یا سه برابر کارگر باشد، اما نه ده برابر و صد برابر...

۱. باید توجه داشت، در صورتی که از نوع ارزشهای مصرفی انباشته شده این شخص، به مقدار زیاد در طبیعت پخت شود، و به آسانی در دسترس همه باشد، هرگز کسی حاضر نمی شود تن به خدمات دشوار دهد، بلکه به جای آن خود مستقیماً به سراغ برداشت آسان از خزانه طبیعت می رود، و خود را از غرور فرمایش دیگران آسوده می کند؛ ولی اگر ارزشهای مصرفی انباشته شده کمیاب باشد، آن چنان که در بحث حیازت گفته شد، این شخص حق برداشت این مقدار از طبیعت را ندارد.

و اگر شخصی، بود و نبودش برای کار ما تفاوتی نداشته باشد، نباید به او حقوقی داده شود.

هـ- بخش (هه)

دومین منشأ انتقال مالکیت بخشش یا «هبه» است، و فرقی آن با مبادله این است که در مبادله هر یک از طرفین چیزی را می دهند، اما بخشیدن یک طرفه است. یعنی شما مالک چیزی هستید و مال خود را به کسی می بخشید و او با بخشش شما مالک آن چیز می شود، ولی در مقابل آن چیزی عاید شما نمی گردد. همان گونه که انسان می تواند محصول کار خویش را خود مصرف کند، منطبق فطرت برای او روا می شمرد که محصول کار خویش را به دلخواه خود به دیگری به رایگان ببخشد تا او از آن استفاده کند و آن را به مصرف برساند، و در اینجا مالکیت از طریق بخشش جای خود را عوض می کند.

و- انتقال قهری

انتقال قهری از قبیل ارث و امثال آن است. در کار تولیدی چنانکه گفته شد انسان هر مقدار ارزش مصرفی تولید کند مالک آن می شود، و این نوع مالکیت حدی ندارد مگر آنکه مواد خام کار محدود باشد. در کار حیازتی نیز چنانکه گفته شد، انسان می تواند به میزان سهم خود و عائله اش از طبیعت برداشت کند. پدر یا مادر یا فرزندی که کار تولیدی، حیازتی یا خدماتی می کند، معمولاً در این کار انگیزه اش تنها تأمین نیاز شخص خود نیست، بلکه تأمین نیازهای مصرفی همسر، فرزند، پدر و مادر، پدر بزرگ و مادربزرگ، خواهر و برادر و بستگان نزدیک دیگر نیز هست. گویی به طور طبیعی انگیزه

انواع مالکیت

- ۱- مالکیت فردی: در این نوع مالکیت، انسان خود کار می کند و مالک کار خویش است.
- ۲- مالکیت جمعی: مالکیت جمعی خود دو گونه است:

الف- مالکیت عمومی: و آن هنگامی است که مالکیت مربوط به کل انسانهاست، نظیر مالکیت زمینها، آبها و... که ملک کل انسانهاست، یا نظیر «اراضی خراجیه» است که ملک کل مسلمانان است، حتی کسانی که بعداً می آیند و یا بعد مسلمان می شوند، در حالی که پدر و مادر آنها نیز مسلمان نیستند.

ب- مالکیت گروهی: در این نوع مالکیت به عنوان مثال گروه خاصی یا هم شریک می شوند تا کاری را انجام دهند یا چیزی را خریداری کنند و به صورت گروهی مالک آن می گردند. اصل مالکیت فردی، در میسّمهای کنونی دنیا عموماً به رسمیت شناخته شده است.^۱ مالکیت فردی و مالکیت جمعی

۱- حتی در کشورهای مازکمیستی نظیر چین و شوروی نیز اصل مالکیت فردی اجداً پذیرفته شد، است. در ماده سیزدهم چهارمین قانون اساسی شوروی مصوب ۱۹۷۷ در این مورد چنین آمده است: «بنیاد مالکیت شخصی شهروندان اتحاد شوروی درآمد حاصل از کار آنان است. مالکیت شخصی می تواند عبرت باشد از اشیاء مورد استفاده زندگی روزمره، اشیاء لازم برای مصرف شخصی و رفاه، و اشتغال فرعی، یک خانه مسکونی، پس اندازهای حاصل از کار. مالکیت شخصی شهروندان و حق وراثت بر آن مورد حمایت دولت است.

قصد زمینهایی که به ترتیب مقرر در قانون برای بهره‌وری فرعی (و از آنجمله دامداری و مرغداری)، برای باغبانری و چ نیز کرب و نیز برای ساختن خانه شخصی، واگذار می شود،

مادی انسان در کار تولیدی، حیازتی یا خدماتی بهره‌مندی خود و بستگان اوست. حال اگر کسی از راه تولید، حیازت، خدمات، مبادله، یا قبول بخشش و هدیه دارای چیزی می شود، و قبل از این که به مصرف خود یا بستگانش برساند بمیرد، منطبق فطری می گوید آنچه از او باقی می ماند متعلق به همین کسانی است که در زمان زندگی به خاطر بهره‌وری آنان به کار می پرداخت و (دارایی او) «مال» آنان شناخته می شود. این از انگیزه‌های طبیعی بشر است.^۱ این نوع مالکیت «ابتدایی» نیست، بلکه مالکیت انتقالی است و قبلاً مورث مالک چیزی بوده است و سپس از طریق ارث قهری به ورثه او منتقل می شود.^۲

موارد دیگری نیز در اقتصاد وجود دارد که آنها نیز نقل و انتقال قهری است. مثلاً اگر شما ۵۰ من گندم دارید و همسایه شما نیز ۲۵ من گندم دارد، در صورتی که گندمها را با یکدیگر مخلوط کنید، یک سوم از این ۷۵ من مال همسایه است و دو سوم آن مال شما محسوب می شود، و مادام که سهمتان را جدا نکنید در هر دانه گندم هر دو به نسبت یک سوم و دو سوم شریک هستید. از نظر فقه اسلامی در اینجا نیز نوعی نقل و انتقال قهری صورت گرفته است. با توجه به توضیحاتی که داده شد، اگر گفته شود سرچشمه و ریشه مالکیت کار است، حرفی منطبق با اسلام زده شده است.

۱- حتی در شوروی نیز پس از همه نشینها و غرازا مسانه ارث در قانون اساسی آن همراه با مالکیت شخصی خانه و لوازم زندگی آمده است و در چین نیز این چنین است. (به باور من صفحه بعد نیز مراجعه نمایند).

۲- در این جا اصل «ارث» مطرح است و بحث از ارضیه‌های میلیونی و میلیاردهای نیست. این مساله یک حساب دیگری دارد. چنین امری تا هنگامی که فرد زنده بود اشکال داشت و اکنون نیز که مرده است دارای اشکال است.

(عمومی و گروهی) هر دو در اسلام به رسمیت شناخته شده است. از نظر اصطلاحات اقتصادی دنیای کنونی، مالکیت بر چهار نوع است:

- ۱- مالکیت شخصی
- ۲- مالکیت خصوصی
- ۳- مالکیت عمومی
- ۴- مالکیت دولتی

در اصطلاح اقتصاد امروز، مالکیت یک فرد نسبت به غیر از ابزار تولید، مالکیت شخصی نامیده می شود. مالکیت یک فرد (یا حتی یک گروه) نسبت به ابزار تولید مالکیت خصوصی نام دارد. مالکیت مردم بر زمینها، کوهها، معادن، آبها و... مالکیت عمومی است، و به مالکیت بر امثال اراضی خراجیه که ملک عام مردم است ولی دولت باید در آن تصرف کند، مالکیت دولتی گفته می شود.^۱

آثار مالکیت

حق مصرف کردن و بهره‌وری: هنگامی که انسان مالک چیزی می گردد، حق دارد آن را مصرف کند. نکته مهمی که در این مبحث

۱- می تواند برای استفاده در اختیار شهروندان باشد. شهروندان موظفند از قطعه زمین هایی که بدانها واگذار می شود، به شیوه معقول استفاده کنند. دولت و کنشورها شهروندان را در امر بهره‌برداری فرعی یاری می کنند.

دارایی هایی که در ملک شخصی شهروندان قرار دارد یا برای استفاده در اختیار آنست، نباید برای بدست آوردن درآمدهایی که حاصل کار خود فرد نیست و یا به ملاحظه جامعه نفع می زند، مورد استفاده قرار گیرد. ۱

۱- برای آشنایی بیشتر با انواع مالکیت رجوع کنید به کتاب مواضع ما، بخش سیاست اقتصادی، ص ۶۲.

(عمومی و گروهی) هر دو در اسلام به رسمیت شناخته شده است. از نظر اصطلاحات اقتصادی دنیای کنونی، مالکیت بر چهار نوع است:

- ۱- مالکیت شخصی
- ۲- مالکیت خصوصی
- ۳- مالکیت عمومی
- ۴- مالکیت دولتی

در اصطلاح اقتصاد امروز، مالکیت یک فرد نسبت به غیر از ابزار تولید، مالکیت شخصی نامیده می شود. مالکیت یک فرد (یا حتی یک گروه) نسبت به ابزار تولید مالکیت خصوصی نام دارد. مالکیت مردم بر زمینها، کوهها، معادن، آنها و... مالکیت عمومی است، و به مالکیت بر امثال اراضی خراجیه که ملک عام مردم است ولی دولت باید در آن تصرف کند، مالکیت دولتی گفته می شود.^۱

آثار مالکیت

حق مصرف کردن و بهره‌وری: هنگامی که انسان مالک چیزی می‌گردد، حق دارد آن را مصرف کند. نکته مهمی که در این مبحث

← می‌تواند برای استفاده در اختیار شهروندان باشد. شهروندان موظفند از نقطه زمین‌هایی که بدانها واگذار می‌شود، به شیوه معقول استفاده کنند. دولت و کنخیزها شهروندان را در امر بهره‌برداری فرعی یاری می‌کند.

دارایی‌هایی که در تسلک شخصی شهروندان قرار دارد یا برای استفاده در اختیار آنست، نباید برای بدست آوردن درآمدهایی که حاصل کار خود فرد نیست و یا به منافع جامعه نفع می‌زند، مورد استفاده قرار گیرد.^۱

۱. برای آشنایی بیشتر با انواع مالکیت رجوع کنید به کتاب مواضع ما، بخش سیاست اقتصادی، ص ۶۲.

او حقوقی و اقتصادی است یا تخلف از مالکیت است یا تخلفی اخلاقی در زمینه اقتصاد؟ مثالی دیگر: اگر شما لباسی برتن دارید و انسانی هم اکنون به شما برسد که برهنه است، و وظیفه شما این است که لباس خود را به او بدهید، آیا در صورتی که این کار را نکنید تخلفی حقوقی انجام داده‌اید، یا تخلفی از یک وظیفه اجتماعی؟ در این جا نکته ظریفی است که باید مورد توجه قرار گیرد.

فقه جاری، میان تخلف حقوقی و تخلف اخلاقی و دینی فرق می‌گذارد. در این زمینه دو طرز برخورد با مسأله وجود دارد:

یک وقت گفته می‌شود اصلاً این درآمد مال او نیست، و فرد نیازمندی که در کنار او قرار گرفت، از نظر مالکیت خود به خود شریک او می‌شود، به گونه‌ای که اگر او خود تصرف کند، تصرفی غاصبانه در مال دیگران انجام داده است.

یک وقت گفته می‌شود که این مال از نظر اقتصادی مال اوست، ولی حقی اجتماعی - اقتصادی به گردن او بوده است که حق این وظیفه را ایفا نکرده و مرتکب کار حرام و خلاف شده و از این رو مستوجب همه جریمه‌های دنیوی و اخروی این خلافکاری است.

از بحث انفاق نیز در اسلام می‌توان دو نوع برداشت کرد:

۱- برداشت جاری فقهای عامه و خاصه اینست که اگر انسان از راههای صحیح مالک شود، اموال از آن خود اوست، ولی انفاق آنها بر او واجب است.

انواع مالکیت

۱- مالکیت فردی: در این نوع مالکیت، انسان خود کار می‌کند و مالک کار خویش است.

۲- مالکیت جمعی: مالکیت جمعی خود دو گونه است:

الف - مالکیت عمومی: و آن هنگامی است که مالکیت مربوط به کل انسانهاست، نظیر مالکیت زمینها، آنها و... که ملک کل انسانهاست، یا نظیر «اراضی خراجیه» است که ملک کل مسلمانان است، حتی کسانی که بعداً می‌آیند و یا بعد مسلمان می‌شوند، در حالی که پدر و مادر آنها نیز مسلمان نیستند.

ب - مالکیت گروهی: در این نوع مالکیت به عنوان مثال گروه خاصی یا هم شریک می‌شوند تا کاری را انجام دهند یا چیزی را خریداری کنند و به صورت گروهی مالک آن می‌گردند.

اصل مالکیت فردی، در سیستمهای کنونی دنیا عموماً به رسمیت شناخته شده است.^۱ مالکیت فردی و مالکیت جمعی

۱. حتی در کشورهای مارکسیستی نظیر چین و شوروی نیز اصل مالکیت فردی اجلاً پذیرفته شده است. در ماده سیزدهم چهارمین قانون اساسی شوروی مصوب ۱۹۷۷ در این مورد چنین آمده است: «بنیاد مالکیت شخصی شهروندان اتحاد شوروی درآمد حاصله از کار آنان است. مالکیت شخصی می‌تواند عبرت باشد از اشیاء مورد استفاده زندگی روزمره، اشیاء لازم برای مصرف شخصی و زده، و اشتغال فرعی، یک خانه مسکونی، پس اندازهای حاصله از کار. مالکیت شخصی شهروندان و حق ورثت بر آن مورد حمایت دولت است.

فصله زمینهایی که به ترکیب مقرر در قانون برای بهره‌برداری فرعی (و از جمله دامداری و مرغداری)، برای باغبانی و چسبیزگری و نیز برای ساختن خانه شخصی، واگذار می‌شود،

مطرح است، آن است که آیا در حق مصرف کردن حد و اندازه‌ای وجود دارد یا نه؟^۱ مثلاً اگر کسی درختی را می‌کارد و از آن درخت میوه‌ای به دست می‌آورد، آیا صاحب این درخت و میوه حق دارد به هر میزانی که دلخواه اوست از این میوه درخت مصرف کند بدین دلیل که مالک آن است؟ آیا حدی برای این مسأله هست و اگر هست چیست؟ آیا این حد نیاز طبیعی^۲ است یا حد متوسط یا حداقل امکان اجتماعی^۳. در پاسخ بدین سؤال گفته می‌شود که در این جا از نظر مالکیت حدی نیست، ولی از نظر اخلاق حدی وجود دارد. بدین معنا که صاحب این درخت از نظر مالکیت می‌تواند از میوه آن به میزان حداکثر دلخواه خود بهره‌برداری کند، و محدودیتی ندارد. ولی از نظر اخلاقی موظف است که بیش از حد میانگینی که به همه مردم می‌رسد، استفاده نکند. اگر گفته شود که او از نظر مالکیت محدود است، یعنی در صورتی که بیش از حد میانگین که به جامعه و افراد آن می‌رسد تصرف کند، عمل غاصبانه‌ای انجام داده است؛ ولی اگر آن را یک حکم اخلاقی از نظر وظیفه اجتماعی بدانیم، او از نظر انسانی خلاف وظیفه عمل کرده است.

سؤال این است که اگر فردی (در همان مثال) از درختی که خود کاشته است به حد «سیری» می‌خورد در حالی که میانگین جامعه «سیری» نیست، چه نوع تخلفی انجام داده است؟ آیا تخلف

۱. آنچه در این مرحله مورد بحث واقع می‌شود، از نظر تخصص اسلامی نیست، بلکه از نظر همان منقذ فیزی و طبیعی و ماله انسان است.

۲. نیاز طبیعی، بدین معناست که صاحب درخت حق دارد از میوه این درخت به هر مقداری که نیاز دارد بخورد و این یک حد فیزی است، زیرا انسان بیش از نیاز طبیعی نمی‌تواند مصرف کند.

۳. متوسط امکان اجتماعی، بدین معناست که مشاهده شود در جامعه به هر کس از بار و بر این درخت در صورتی که میان همه تقسیم کنیم چقدر می‌رسد، و این فرد به همان میزان حق مصرف داشته

نظر دارند. نظر عده زیادی این است که اصولاً انسان مالک آن مقدار (که مشمول این دومی شود) نمی گردد، و آن مقدار، ملک مخصوص مصرفهای خمس و زکات است.^۱ در این صورت در خمس، شخص از ابتدا مالک $\frac{1}{5}$ کار تولیدی خود می شود و $\frac{1}{5}$ کار تولیدی او که زائد بر نیازهای سالانه اش می باشد اصولاً ملک او نیست، و لذا می گویند در صورتی که او با کل این درآمد باریگر کار اقتصادی انجام دهد که سود دهی داشته باشد، سود $\frac{1}{5}$ به طور کلی به حساب خمس می رود نه به حساب او. بنابراین نظر بسیاری از فقها در مورد مالیاتهایی که حد و اندازه اش به صورت ثابت آمده این است که اصولاً شخص، مالک آن مقدار نمی شود، و از همان ابتدا که تولید می کند، یک مقدار آن مربوط به آن مصارف است.^۲

به طور کلی می توان گفت که در مورد مسائل اقتصادی، حکم وضعی و حقوقی ممکن است از حکم اخلاقی و تکلیفی جدا

۱. این بحث در مورد آن مالیاتهایی است که معین شده است، و چنین نظری در مورد حقوقی که مقدر نیست وجود ندارد؛ و در مورد انقاهای غیر محدود که بر حسب شرایط زمانی و مکانی متفاوت تعیین می شود، این نظر به در میان آنها سابقه ای ندارد.
 ۲. این مسأله به بحث در زمینه اختیار بازمی گردد. اختیاری که از جانب ما مطرح می شود، مختار بودن انسان حتی در معصیت و نافرمانی است. انسان موجودی است که می تواند مرتکب گناه شود، و اگرچه بر او واجب است که کاری را انجام دهد، می تواند آن را بجا نیاورد. بدین ترتیب وجوب تکلیفی، اختیار طبیعی و تکوینی انسان را از بین نمی برد، و از این رو مال از آن اوست و رابطه مالکیت خود را نیز دارد. علاوه بر این، تکلیف و اجبی نیز بر دوش اوست که می تواند از آن سرباز زند و این عمل، موجب قطع رابطه حقوقی مالکیت میان او و این مال نمی شود. حتی کثیر داشتن نیز رابطه حقوقی میان مالکان و املاکشان را متزلزل نمی کند. بنابراین ممکن است اگر مالش را نیز ندهد، حتی زندان برود، ولی مال از آن خود اوست.
 این مسأله در اقتصاد مهم است که آیا میان حکم حقوقی یا به طور دقیق تر وضعی، و حکم تکلیفی، فرقی وجود دارد یا خیر؟ یعنی آیا هر کجا حکم تکلیفی به وجوب اتفاق بیاید، حکم حقوقی و وضعی زون مالکیت را نیز همراه خود دارد، یا مالکیت بر سر جای خود محفوظ است، و اگر شخصی به حکم تکلیفی عمل کند، فردی است که خوب عمل کرده و اگر عمل نکند فردی است که بد عمل کرده است؟

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ

در این حالت مال، مال خود اوست، و وجوب انفاق در راه خدا، سبب نمی شود که مال از مالکیت او خارج شود، زیرا انفاق یک وظیفه است، ولی رابطه مالکیت بر سر جای خود محفوظ است، و اگر از این انفاق واجب تخلف کند، رابطه مالکیت او از بین نمی رود، بلکه یک خلاف وظیفه دینی از او سر زده است.

۲ - برداشت دیگر این است که اصولاً در جایی که انفاق بر او واجب می شود، رابطه مالکیت متزلزل می شود، و بدین ترتیب این رابطه نوسان پیدا می کند. از این نظر اگر من چیزی را تولید می کنم، در صورتی که هیچ نیاز و زمینه انفاق واجبی در جامعه نباشد، مالک همه آن هستم؛ ولی به محض اینکه یک زمینه انفاق واجب پیدا شود، دیگر مالک همه آن نیستم؛ بلکه مالک آن مقداری هستم که زائد بر انفاق واجب باشد.

در مورد خمس و زکات نیز همین دو نظر وجود دارد: یک نظر این است که مقدار معادل خمس و زکات اصولاً ملک شخص نیست، و ملک مخصوص آن مصارف است؛ و نظر دیگر آن است که در هر حال مالک، شخص است، و اگر تخلف کند از یک حکم تکلیفی تخلف کرده است.^۱ فقهای ما در مورد زکات و خمس که مالیاتهایی است که اندازه آنها در شرع مشخص شده است، اختلاف

۱. بقره ۲۶۴.
 ۲. در اصطلاحات اسلامی «حکم تکلیفی» و «حکم وضعی» آمده است. حکم وضعی به معنای رابطه حقوقی است و حکم تکلیفی همان چیزی است که به اخلاقی تعبیر شد.

شود. هنگامی که با برخی از افراد در زمینه وجوب بسیاری از تعدیلهای سخن گفته می شود، پاسخ می دهند که این وجوب تکلیفی است و حکم حقوقی نیست.^۱

[دیگر گاه روزانه ها ...](#)